

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

مستند متولد آدم‌راه به زندگی مرتضی سرهنگی می‌پردازد، کسی که به گفته همه دوستانش و کسانی که با او کار کرده‌اند، نقطه شروع داستان‌هایش، دفاع مقدس بوده است و در این سی و اندی سال که در این حوزه کار کرده هرگز خسته و ناامید نشده و حتی به کسانی که ناامید شده‌اند، امیدواری می‌دهد و باعث دلگرمی فعالیت در این حوزه شده است. او باعث اتفاقات خوبی در بحث ادبیات پایداری بوده است، به بهانه این مستند و تجلیل از این نویسنده به سراغ بهمن‌از ضرابی‌زاده، نویسنده کتاب دختر شینا رفتیم که به گفته او «آقامرتضی، آقامرتضی است و هیچ کس جایگزینش نمی‌شود.»

۱۱۱

سوال اول را با این شروع کنیم که چه زمانی با آقای سرهنگی آشنا شدید؟ و این آشنایی مربوط به انتشار کدام کتاب‌تان بود؟

اولین بار حدود سال ۸۲ بود که من داستان می‌نوشتم. شروع کرده بودم خاطرات همسرم را که در دوران دفاع مقدس رزمنده بودند، بنویسم. قبل از آن دو هفته‌نامه «کمال» را می‌خواندم و بعد در آنجا با آقای سرهنگی آشنا شدم و تصمیم گرفتم یکی از خاطراتی که نوشتم را برای ایشان ارسال کنم. خاطرات همسرم خیلی متفاوت بود؛ درنوع خودش خیلی بدیع و به طنز نزدیک بود، برایشان فرستادم و خواندند. یادم نیست چندمین خاطره بود که نوشته بودم که با من تماس گرفتند و خیلی تشویق کردند و مرا به ادامه راه امیدوار کردند. اولین آشنایی من با آقای سرهنگی از همانجا بود. خداشاکر این آشنایی تا به امروز تداوم داشت و خیلی خوشحالم که از محضر ایشان مسائل زیادی آموختم.

به نظر‌تان اهمیت کار مرتضی سرهنگی در این چند سال که در حوزه خاطرات دفاع مقدس فعالیت داشتند، در چه مواردی بوده است؟

من درمورد آقای سرهنگی به این نتیجه رسیدم که ایشان یک هدفی را پیش رو دارند و جزه آدم‌های بسیار موفق بوده و هستند، این اهداف را حفظ و برنامهریزی کردند و ثابت‌قدم هم ماندند و با موفقیت هم رو به جلو می‌روند. یکی از موفقیت‌های آقای سرهنگی همین مساله است، وقتی ما از این شاخه به آن شاخه می‌پریم، هر چند توانمند باشیم، اما خیلی نمی‌توانیم به آن موفقیت بزرگی که قابل انتظار است، برسیم. چون در این بین انرژی‌های مان را در جاهای مختلف تقسیم می‌کنیم.

نگاه



فاطمه سلیمانی‌از ندریانی
نویسنده

در روزگاری به‌سر می‌بریم که به اسطوره‌های مان اندک‌اندک برجسب افسانه بودن می‌زنند. نه اسطوره‌هایی همچون کاوه و رستم. بلکه برخی از شهدای انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس. برای هرکدام‌شان، راست و دروغ، قصه‌هایی سرهم می‌کنند تا چهره‌ای که از آنها در همه این سال‌ها در ذهن مردم شکل گرفته مخدوش شود و رنگ بپازد؛ شهدایی مثل نوجوان ۱۳ ساله، شهیدحسین فهمیده. دریک تبلیغات گسترده مجازی، ماجرای نازنکج به‌کمربستن او را افسانه و دروغ خواندند. قرار نیست در این یادداشت به راست و دروغ بودن این ادعا بپردازیم. اما باید یک واقعیت را درنظر گرفت و آن اینکه زمانی این ادعا بر سر زبان‌ها افتاد که آخرین شاهد زنده این ماجرا چشم از جهان فروست. اما در کشور ما فقط یک حسین فهمیده نبود. حسین فهمیده‌های زیادی داشتیم که بارها و بارها تا پای مرگ پیش رفتند و عذاب‌هایی بدر از مرگ را تجربه کردند. مهدی طحانیان، یکی از همین نوجوان‌هایی است که اگر برای ادعاهایش شاهد نداشت، تقریباً هیچ‌کدام از ماجراهایی که از سر گذرانده، عادی به‌نظر نمی‌رسیدند.

روایت نوجوان اسیر و بانوی خبرنگار

شایدنام مهدی طحانیان برای خیلی‌ها ناآشنا باشد. اما تقریباً همه ما، ماجرای مصاحبه معروف او را شنیده‌ایم. بسیجی نوجوانی که تن‌به مصاحبه با خبرنگار هندی بی‌حجاب‌داد. وادار کردن خبرنگار به رعایت حجاب و صحبت‌هایی که در این مصاحبه مطرح شد انعکاس خبری وسیعی در ایران و حتی جهان داشت به‌طوری که از طرف مقامات ایران، حفظ جان او برابر با حفظ جان افسران بلندپایه عراقی اسیر در خاک ایران اعلام شد.

اما مهدی طحانیان تا به این نقطه از شهرت برسد اتفاقات عجیب‌وغریب‌ی‌ب‌ا‌ر از سر گذرانده که بخشی از این اتفاقات توسط خانم فاطمه دوست‌کامی در کتاب «سرباز کوچک امام» گردآوری شده. کتابی که حاصل ۳۵۰ ساعت مصاحبه و پاسخگویی به ۳۸ هزار سوال بوده. کتاب‌به‌صورت‌اول شخص روایت شده و خاطرات بی‌واسطه به مخاطب ارائه شده‌اند.

۹ پسر ۱۱ ساله‌ای که مدرسه را به آتش می‌کشد
روایت‌های کتاب از سال‌های پیش از انقلاب آغاز می‌شود. شاید این شروع برای مخاطبی که مشتاق خواندن روزهای

ولی ایشان حوزه ادبیات دفاع مقدس را انتخاب کردند و سال‌هاست که در این حوزه کار می‌کنند و خیلی موفق بودند و یک جریان بسیار خوب را در ادبیات پایداری، به وجود آوردند که حاصل آن را این روزها نظاره‌گر هستیم و به جاهای بسیار مطلوبی نایل شدند و به‌نظرم گنجینه‌های خیلی بزرگی را آقای سرهنگی به روی ما باز کردند.

در این چندساله یک بحثی که درمورد آقای سرهنگی می‌شود با قاطعیت گفت، باز کردن پای زنان در حوزه دفاع مقدس به کتاب‌ها بوده است، تا چند سال پیش ما دائماً خاطرات مردانه می‌خواندیم. آقای سرهنگی ابداع خیلی خوبی داشتند و برای ورود خاطرات زنانه درحوزه دفاع مقدس، کارهای زیادی کردند، نظر شما به‌عنوان یک نویسنده زن درمورد اینکه خاطرات زنان هم ماندگار است، چیست ؟

آقای سرهنگی در را به روی هیچ کس نمی‌بندند، یعنی در به‌روی هرکسی که وارد این حوزه شود، از طرف آقای سرهنگی باز است. اگر خانم‌ها ورود کنند، ایشان استقبال و تشویق می‌کنند و پیگیر هستند و این

فرهنگ



بهمن‌از ضرابی‌زاده، نویسنده کتاب دختر شینا در گفت‌وگو با «فرهیختگان» : هیچ کس مثل آقامرتضی نیست

خصوصیت خیلی شاخص و بارزی درمورد آقای سرهنگی است که خیلی پیگیر کار هستند. من فکر می‌کنم با وجود آقای سرهنگی، هیچ کس پشت در اتاق ادبیات پایداری نمی‌ماند. به خاطر همین است که می‌بینیم هر روز اتفاق‌های جدید و خوبی می‌افتد.

به نظر شما تاثیرگذارترین فعالیتی که ایشان در این چند ساله انجام داده‌اند، چه چیزی بوده است؟

ایشان پیگیر کار هستند و پشتکار و هدف دارند و در یک حوزه فعالیت می‌کنند. فکر می‌کنم این ویژگی شاخص و بارز باعث شده که اتفاق‌های خیلی خوبی در این حوزه بیفتد، نه‌تنها امروز بلکه در آینده اوضاع از این بهتر خواهد بود و من به‌عنوان یک نویسنده، امیدوارم به راهی که آغازگرش آقای سرهنگی در ادبیات پایداری بودند و ایشان به قول خودشان جوانی‌شان را در این حوزه گذاشته‌اند. ایشان با رفتارها و مرام‌هایشان باعث می‌شوند هر روز عده زیادی جذب این حوزه شوند و این ادبیات روزبه‌روز قوی‌تر، تنومندتر و بزرگ‌تر می‌شود. یکی از کسانی که برای این اتفاق خیلی تاثیرگذار است، خود آقای سرهنگی هستند. گاهی فکر می‌کنم ایشان یکنته، کار یک کشور در حوزه ادبیات را انجام می‌دهند.

خاطره‌ای از ایشان دارید که در ذهن‌تان ماندگار باشد؟

بله. گاهی که در حوزه کاری ممکن است ناامید یا کم‌انرژی باشم یا از دست روزگار و سختی‌های موجود کلافه شوم هر چه در ذهنم فکر می‌کنم که با چه کسی حرف بزنم که حالم خوب شود، تنها کسی که به ذهنم می‌رسد آقای سرهنگی است. گاهی‌وقت‌ها به ایشان تلفن می‌زنم و صحبت می‌کنم و از حال بد روزگار می‌گویم. مخصوصاً یادم است که سال ۹۱ و کتاب دختر شینا تازه منتشر شده بود و بعد آن زمان مثل این روزها در شرایط تحریم قرار داشتیم و تقاضای بازار برای کتاب خیلی زیاد بود اما کاغذ نبود و کتاب منتشر نمی‌شد. یادم است اولین چاپی که درآمد یکی، دو ماهه تمام شد و کتاب در بازار نبود. آن موقع هم من خیلی اشتیاق داشتم که کتاب به چاپ‌های دوم و سوم برسد و به‌نوعی غصه و حرص می‌خوردم. به آقای سرهنگی تلفن زدم و شروع به اعتراض کردم که تقاضای بازار زیاد است و کتاب چاپ نمی‌شود و خیلی ناامیدم. آقای سرهنگی با آرامش تمام به من گفتند خانم آنقدر ما این بحران‌ها و تحریم‌ها را پشت‌سر گذاشتیم و شما نگران نباشید مشکلی پیش نمی‌آید. این تحریم‌ها و سختی‌ها هم می‌گذرد و روزهای خوب در راه است. کتاب دختر شینا هم به چاپ‌های مجدد می‌رسد و همیشه که وضع به این صورت نمی‌ماند و مشکلات کاغذ هم حل و اوضاع خوب می‌شود.

دقیقاً همین اتفاق هم افتاد، یعنی سال ۹۶ کتاب به چاپ نودم رسید و چه اتفاق‌های خوبی افتاد. دقیقاً همان چیزهایی که آقای سرهنگی پیش‌بینی کرده بودند. اخیراً من از همین اوضاع و احوال زمانه خیلی ناراض بودم و تلفن زدم و ایشان مثل همیشه با آرامش تمام به من دلگرمی دادند و گفتند روزهای سخت می‌گذرد و همیشه این‌طوری نمی‌ماند. ایشان افق خیلی روشنی را پیش رو دارند و چون معتقد هستند و ایمان دارند همان گونه هم می‌شود و فکر می‌کنم در این سال‌هایی که من، آقای سرهنگی را شناختم و در خدمت‌شان بودم، مثل هیچ کس نیست و هیچ کس هم مثل ایشان نیست. آقای سرهنگی خودشان هستند با اعتقادات و با مرام خاص خودشان و اهداف و خصوصیات منحصره‌فردی دارند که من درخصوصیات کسی ندیدم. ادبیات ساده و موجزی دارند وقتی در سالتی یا جایی هستیم و قرار است که آقای سرهنگی صحبت کنند شما باید منتظر این باشید که یک سری جملات بسیار کوتاه اما تاثیرگذاری بشنوید که به این زودی‌ها از ذهن شما بیرون نمی‌رود. قدر کلمه و واژه را می‌دانند و به اندازه و به موقع آن را خرج می‌کنند. به خاطر همین مساله کلام‌شان خیلی شیرین است و حرف‌شان به جان و دل آدم‌ها می‌خشیند و خیلی هم تاثیرگذار است. تاثیرهایی که از نفس و سخنان ایشان دیدم، همیشه آینده خوبی را جلوی راه همه ما گذاشتند و ایشان خیلی پشتکار دارند.

فرهنگ

مصاحبه اوهرگز از هیچ شبکه‌ای در هیچ کجای جهان مخابره نمی‌شد، او وظیفه خود می‌دانست که خبرنگاران را از اشتباه بیرون بیاورد. حالا این خبرنگار یک دختر ایرانی از سازمان مجاهدین خلق باشد یا عده‌ای خبرنگار سودانی. مهدی طحانیان در طول دوره اسارتش با آزادگان دیگری نیز برخورد داشته که آنها نیز خاطرات گفتنی زیادی از اسارت داشته دارند. هم با ۲۳ نوجوانی که با صدام دیدار کردند، دیدار کوتاهی داشته هم با چهار دختری که اسیر رژیم بعث بودند.

خاطرات مشترک و شاهدان زنده

ماجراهایی که او به صورت فردی از سر گذرانده، ماجراهای شگفت‌انگیزی بودند و هستند. مثل به دست آوردن مفاتیح برای رونویسی یا شیطنت‌ها و جسارت‌هایی از این دست. اما اتفاقاتی که برای هم‌بندی‌ها و سایر اسرا رخ داده هم بخش عده‌ای از خاطرات او را تشکیل می‌دهند. مثل بیماری‌هایی که گاه به دلیل فضای اردوگاه و شرایط نامناسب و گاه به دلیل خباثت‌های افسران یعنی همه اردوگاه را درگیر می‌کرده یا شکنجه‌های دسته‌جمعی که به دلیل خطا یا زافرمانی یک نفر انجام می‌شده.

پوش کتابخوانی

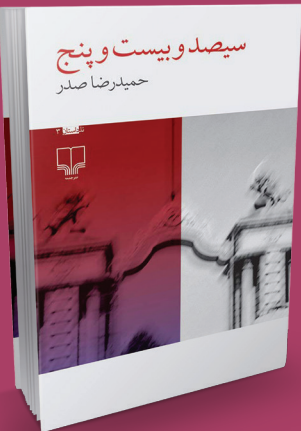
ای کاش بگویشم تا نفسی هست

بسیاری از این اتفاقات شبیه افسانه است و ممکن است برای مخاطب باورپذیر نباشد. اما نکته حائز اهمیت دربین این خاطرات این است که صداهانفر در اردوگاه‌غنبر ورمادی دریند بودند. دواردوگاهی که مهدی طحانیان روزهای اسارتش را در آن گذرانده است. این صداها نفر همه شاهدان زنده‌ای برای اثبات این ادعا هستند. شاهدانی که برخی از آنها هم دست‌به قلم برده و آنچه که از سر گذرانند را به رشته‌تحریر درآورند یا در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها، خاطرات تلخ و حتی شیرین‌شان را از آن روزها نقل کرده‌اند. تالیف کتاب‌هایی مشابه کتاب سرباز کوچک امام، تلاشی قابل تحسین برای عدم فراموشی این اسطوره‌هاست. پوشش و مسابقه «کتاب قهرمان» که این روزها براساس این کتاب درحال برگزاری است می‌تواند راه را برای بیشتر خواننده‌شدن این اثر باز کند. سفرهای مهدی طحانیان به شهرهای مختلف و گفت‌وگو با مخاطبان کتاب نیز فرصت خوبی برای شناخته‌شدن یک قهرمان زنده میان مردم ماست. ولی ای کاش تا این قهرمانان نفسی در سینه دارند این خاطرات به صورت صوت و تصویر جمع‌آوری شوند تا هم سندی قابل اثبات برای آیندگان باقی بماند و هم منبعی باشد برای تالیف کتاب‌هایی از این دست و حتی تالیف‌رمان و فیلم‌نامه. ای کاش بگویشم تا نفسی هست.

یادداشت

نگاهی به کتاب «سیصد و بیست و پنج»

ترور منصور با روایت دوم شخص



حمیدرضا صدر بعد از انتشار کتاب تو در قاهره خواهی مرد که پیرامون آشفتگی‌های درونی، ترس‌ها و چندگانگی

شخصیتی آخرین شاه ایران بود، در تازه‌ترین اثر خود و در قالب یک ناداستان (نان‌فیکشن) این‌بار به سراغ روایتی پر تب و تاب از زندگی، زمانه و اعدام انقلابی حسنعلی منصور-شصت و نهمین نخست‌وزیر پس از مشروطه و یکی از جوان‌ترین آنها- رفته است. ناداستان؛ محتوایی غیردستآنی مبتنی‌بر واقعیت است که شاکله و اساس آن را روایتی مستندگونه بر بستری از اتفاقات رخ داده در مکان و زمانی مشخص شکل می‌دهد. حسنعلی منصور برآمده از خانواده‌ای با سابقه طولانی سیاسی، فرزند رجبعلی منصور (ایشان نیز در دو مقطع در زمان حکومت‌های رضاشاه و محمدرضا پهلوی عهده‌دار سمت نخست‌وزیری بوده است) یکی از جالب توجه‌ترین و برجسته‌ترین رجال سیاسی در دوران پهلوی بود که ارتباطات گسترده و گره‌خوردگی عمیقی با خاندان‌های نام‌آشنای سپهر سیاسی آن دوران داشت. منصور به‌واسطه این نشست و برخاست‌های مستمر با چهره‌های بارز و متنفذ هم‌عصرش و برخورداری از بلندپروازی‌های رویاگونه‌اش از همان اوان جوانی پل‌های ترقی را طی کرد و تبدیل به چهره‌ای صاحب قدرت و خوش‌آینه درعرصه سیاسی کشور شد که تصدی مناصب حائز اهمیتی برای او در عمر کوتاهش به دنبال داشت. وی از نمایندگان تهران در بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی و هم‌زمان دبیرکل حزب تاسیس ایران نون بود. منصور پس از استعفای دستوری اسدالله علم، با حمایت آشکار و مستقیم اعضای سفارت آمریکا در تاریخ چهاردهم اسفندماه ۱۳۴۲ به‌عنوان نخست‌وزیر ایران انتخاب شد. حسنعلی منصور در روز اول بهمن‌ماه ۱۳۴۳ و فقط پس از پشت‌سر گذاشتن ۳۲۵ روز پرفشار و ملتهب نخست‌وزیری که از همان ابتدا با کسری چشمگیر بودجه، دست و پنجه نرم کردن مداوم کابینه‌اش با مشکلات شدید مالی، ماجراهای بحران آفرین و بحث‌برانگیزی مانند اجرای کردن اصلاحات و اصول فرمایشی شاه موسوم به انقلاب سفید، تأثیرات منفی تصویب لایحه ننگین کاپیتولاسیون (اعطای مصونیت‌های قضایی به مستشاران نظامی آمریکایی)، مواضع استوار حضرت امام خمینی (ره) و مسائل مرتبط با تبعید ایشان همراه بود، به‌واسطه ضرورت‌ها و الزامات قیام گروه‌های اسلامی برآمده از دل مردم متدین و دغدغه‌مند به‌ویژه اقشار بازاری، مقابل مجلس شورای ملی توسط جوان ۱۹ ساله‌ای به نام محمد بخارایی از اعضای هیات‌های موفته اسلامی مورد اصابت چند شلیک گلوله قرار گرفت. وی سرانجام در ششمین روز از بهمن‌ماه ۱۳۴۳ در سن ۴۱سالگی در بیمارستان پارس از دنیا رفت. حمیدرضا صدر در کتاب «سیصد و بیست و پنج» با نگاهی مبتنی‌بر مستندات تاریخی، عاری از جانبداری و قضاوت شخصی علاوه‌بر رسوخ در مرادوات و میهمانی‌های خانوادگی، زندگی شخصی، احوالات روحی، مناسبات فردی حسنعلی منصور و تلاش‌های سرسختانه وی برای نیل به اهداف جاه‌طلبانه‌اش، نقی به مسائل تاریخی و رخداد‌های بین‌المللی مهم آن دوران هم زده است و در خلال سطور کتاب با اطلاعاتی سرشار از جزئیات دقیق و موشکافانه، تصویری با وضوح و باورپذیری بالا از فضای اقتصادی، اجتماعی و اختلافات گسترده میان رجال و رقبای سیاسی آن دوران همچنین موقعیت سیاسی ایران درعرصه جهانی و تاثیرپذیری کشور از فضای سیاسی حاکم بر دنیا در آن برهه زمانی، ترسیم کرده است. صدر در این کتاب با انتخاب چالش‌برانگیز و البته هوشمندانه نظرگاه دوم شخص یا تو راوی (این شیوه روایت به‌ندرت مورد استفاده نویسندگان قرار می‌گیرد و به نظر می‌رسد که ضرورت ساختاری این گونه روایت‌ها، اهمیت چنین انتخابی را بیشتر نمایان می‌کند) توانسته به لحنی تخطایی و تأکیدی برسد که خواننده را عملاً وارد ماجرا و سهیم در ساخت و پرداخت روایت می‌کند. این انتخاب درست و کارآمد در کنار ریتم تند نسبتاً خوش‌خوان و جاندار روایت که همراه با ضرابهنگ مناسب ارائه اطلاعات است، کمک شایانی به کاستن فاصله میان خواننده و متن و اثربخشی و تعامل هر چه بیشتر آن با مخاطب کرده است. البته طبیعتاً در آثاری از این دست به‌واسطه اهمیت امانتداری و انتقال وفادارانه موضوعات تاریخی مستند به خواننده است، از وجه ادبی و مخیاله‌اثر کاسته می‌شود و دقت تاریخی در روایت نمود بیشتری دارد. نر ناداستان حمیدرضا صدر نیز تا حدودی تحت‌الشعاع دقت‌نظر تاریخی‌اش قرار گرفته است. («سیصد و بیست و پنج» را نشر چشمه منتشر و به بازار عرضه کرده است.